

۷ اردیبهشت ۱۳۶۳، شوروی به رژیم بعث عراق ۴/۵ میلیارد دلار اسلحه فروخت

دوپینگ روسی



فرهنگستان در بین تمام کشورهایی که به نحوی در جریان جنگ تحمیلی ایفاگر نقش بودند، مهم‌ترین و نزدیک‌ترین آنها به موضوع اتحاد جماهیر شوروی بود که در همسایگی جمهوری اسلامی ایران قرار داشت و به‌خصوص بعد از پیروزی انقلاب اسلامی روابطش با ایران اگر چه با فراز و نشیب، همواره و تا زمان فروپاشی این رژیم ادامه داشت.

در یک بررسی اجمالی می‌توان دریافت که عملکرد اتحاد جماهیر شوروی در جریان جنگ تحمیلی همواره یکسان نبود و این کشور اگر چه به نظر می‌رسید دارای یک استراتژی مشخص و حساب‌شده در جریان جنگ تحمیلی بوده اما روش‌ها و تاکتیک‌هایی که در هر برهه از جنگ اتخاذ کرده قابل تأمل است.

شوروی باید تلاش می‌کرد که جنگ بین دوکشور در درجه اول سرانجامی جز عدم پیروزی جمهوری اسلامی ایران نداشته باشد، زیرا پیروزی احتمالی جمهوری اسلامی ایران در جنگ تحمیلی همزمان می‌توانست چندین عارضه برای شوروی داشته باشد که وجود هر یک از آنها به‌تنهایی کافی بود تا این کشور با تمام قوا برای مقابله با آن تلاش کند.

اولین مساله شکست عراق بود؛ کشوری که از سالیان دور متحدی استراتژیک برای شوروی در منطقه خلیج فارس محسوب می‌شد. در سال ۱۹۷۲ یک پیمان دوستی ۱۵ ساله بین دوطرف به امضا رسید که بر اساس آن مقرر شد شوروی سالیانه یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار اسلحه به عراق تحویل دهد.

وجود چنین پیمانی که ادامه آن به دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران نیز رسید نقش حساس و تعیین کننده اتحاد جماهیر شوروی را در تأمین نیازهای تسلیحاتی عراق به خوبی نمایان می‌سازد.

مساله بعدی که برای شوروی حائز اهمیت بود، اثبات برتری سلاح‌های روسی نسبت به سلاح‌های آمریکایی بود. اگر چه دو کشور شوروی و ایالات متحده آمریکا هر یک رهبری دوپیمان نظامی موجود در جهان یعنی پیمان‌های ورشو و ناتو را در اختیار داشتند، اما سال‌ها بود که به دنبال پیشرفت‌های قابل توجه نظامی برای هر دوپولک امکان بررسی کیفیت این پیشرفت‌ها به‌ویژه توان مقابله با دیگری آن هم در یک جنگ تمام‌عیار فراهم نشده بود.

در کنار این دوساله می‌توان به عارضه سوم پرداخت و آن پیروزی انقلاب اسلامی در سطحی وسیع‌تر از کشور جمهوری اسلامی ایران بود. بدون شک از دیدگاه ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ از جمله اتحاد جماهیر شوروی پیروزی جمهوری اسلامی ایران در جنگ تحمیلی می‌توانست منجر به گسترش و تسری انقلاب اسلامی در عراق و به دنبال آن کشورهای دیگر منطقه شود که از این رهگذار جمهوری‌های مسلمان‌نشین شوروی می‌توانستند متأثر شوند.

بالاخره مساله حائز اهمیت برای شوروی در مقطع وقوع جنگ تحمیلی، حضور نظامی این کشور در افغانستان و مخالفت صریح و جدی جمهوری اسلامی با این تجاوز آشکار نظامی بود. موضوع تجاوز نظامی افغانستان همواره در معادلات دوکشور ایران و شوروی در تمام دوران جنگ از عوامل تعیین کننده به حساب می‌آید.

اما در دوران جنگ نقش شوروی همیشه یکسان نبود. در یک بررسی اجمالی می‌توان دوره‌های مختلفی را درخصوص این عملکرد تشخیص داد که حداقل دو دوره اصلی دارد؛ دوره اول از آغاز تهاجم نظامی عراق علیه ایران تا فتح خرمشهر و دوره دوم از بازپس‌گیری خرمشهر تا پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد توسط ایران.

در دوره اول اتحاد جماهیر شوروی سعی کرد بنا بر ادعایش مبنی بر قطع کمک‌های تسلیحاتی به عراق بی‌طرفی کامل خود را در قبال جنگ به اثبات برساند، اما در دوره دوم که از فتح خرمشهر و ورود نیروهای مسلح ایرانی به خاک عراق آغاز شد، اتحاد شوروی چرخشی در عملکرد خود داشت که مجموعاً حاکی از کمک‌های بی‌دریغ و همه‌جانبه به عراق برای جلوگیری از شکست این کشور یا ممانعت از پیروزی جمهوری اسلامی ایران بود.

در فروردین ۱۳۶۳، یک هیات سیاسی-نظامی از شوروی به عراق اعزام شد و یک پیشنهاد خرید اسلحه را با خود همراه برد. این پیشنهاد شامل فروش ۴/۵ میلیارد دلار اسلحه بود که بزرگ‌ترین پیشنهاد تسلیحاتی برای عراق تا آن زمان بود. شوروی با این تحلیل که صدام از ماجرای فتح خرمشهر و از دست دادن جزایر مجنون به‌شدت عصبانی است، با پیش گذاشتن تا از این طریق درآمد هنگفتی کسب کند. هیات روس در جریان مذاکرات گفت که حاضر است میگ‌های ۲۱ و ۲۲، هلی کوپترهای توپ‌دار و موشک‌های اسکاد را در اختیار دولت عراق قرار دهد.

این مذاکرات تا اردیبهشت ۱۳۶۳ ادامه یافت و بالاخره در هفتم اردیبهشت این قرارداد به امضای طرفین رسید. از آن روز رژیم بعث با افزایش توانایی نظامی خود همه قدرتش را برای مبارزه با مجاهدان جمهوری اسلامی ایران به کار گرفت و فشارهای نظامی را روزبه‌روز افزایش داد اما همه این تجهیزات نظامی هم نتوانست مقابل نیروی ایمان‌رزمندگان اسلام تاب بیاورد.

یکی از عوارض استعمار، ویرانی فرهنگ‌ها و آداب و ارزش‌های قومی و ملی است. اگرچه از دیرباز موضوع استعمار در درجه اول غارت سرمایه کشورها برای افزایش منافع اقتصادی استعمارگران بوده است، اما آسیب‌های اقتصادی اغلب با خروج آنها از مستعمرات به مرور جبران می‌شود. آنچه به‌عنوان آسیب‌های جبران‌ناپذیر تا قرن‌ها و بلکه تا ابد باقی می‌ماند، آسیب‌های فرهنگی است. این نوع از آسیب البته در استعمار نوو یا گسترش ارتباطات و پیدایش رسانه‌ها افزایش یافته و در دوره جدید، فرهنگ خود به‌عنوان یک موضوع مهم استعماری تلقی می‌شود. نظیر آنچه ما در کشور از آن به‌عنوان تهاجم فرهنگی، نفوذ فرهنگی و... یاد می‌کنیم.

از اواسط قرن هجدهم، انگلستان با استفاده از کمیانی هندشرفی تمام تلاش خود را در جهت تسلط بر قلمروی هندوستان به کار گرفت. کمیانی هندشرفی، در ابتدا یک شرکت خصوصی در شهر کلکته هند بود که سهامدارانش به هیات‌مدیره مستقر در لندن گزارش مستقیم می‌دادند. اما بعد از جنگ «پلاسی» در سال ۱۷۵۷ که نخستین جنگ بین بریتانیا و هند پس از حضور ۱۰۰ ساله انگلیسی‌ها در هندوستان بود، امپراتوری انگلستان در هند آغازیدن گرفت و حدود دو قرن بر مسند قدرت باقی ماند. از سال ۱۸۱۸ میلادی از آن هنگام که امپراتوری محلی ماراتا در هند منهدم شد، انگلیسی‌ها املاک هندی خود را نخستین سنگ بنای امپراتوری بزرگ خویش تلقی کردند، زیرا از سال ۱۸۰۰ میلادی لحظه به لحظه بر وسعت قلمروی کمیانی هندشرفی افزوده می‌شد. از همین رو کمیانی به قدرت فائقه‌ای تبدیل شد که به هیچ‌وجه انتظار آن نمی‌رفت. تا سال ۱۸۵۷ گستره نفوذ شرکت بریتانیایی بر هند روزبه‌روز افزایش یافت، به‌طوری که در این تاریخ تقریباً تمام سرزمین هندوستان جز چند ایالت که خطری برای بریتانیا نداشتند تحت نفوذ انگلستان قرار

گرفت. در سال ۱۸۵۷ یک قیام ملی بر ضد استعمار بریتانیا شکل گرفت اما به‌سرعت از طرف انگلیسی‌ها سرکوب شد. پس از سرکوب شورش در این امپراتوری تجاری، قانونی در پارلمان انگلیس به نام «قانون برای حکومت بهتر» تصویب شد و جای فرمانروای کل را نایب‌السلطنه گرفت که نماینده سلطنت تلقی می‌شد و جای شرکت را وزارت خارجه انگلستان اشغال کرد که مسئول مستقیم پارلمان انگلیس بود. از این تاریخ تا پیروزی هند بر امپراتوری بریتانیا و پیروزی نهضت استقلال‌طلبی هند، مبارزات علیه سیاست‌های استعماری بریتانیا شدت گرفت؛ حدود ۹۰ سال مقاومت مردم در نهایت منجر به خروج کمیانی هندشرفی و دولت بریتانیا از سرزمین هندوستان شد.

اگر چه افزایش فشارها و رشد روزافزون جریان‌های استقلال‌طلب، بریتانیا را تا حدودی وادار به عقب‌نشینی کرد، اما امپراتوری انگلستان هرگز تسلیم این فشارها نشد و دست به جنایتی زد که به مراتب بزرگ‌تر از غارت اموال و ثروت هندی‌ها بود. تاریخ نشان داده که همواره یکی از سیاست‌های مهم بریتانیا برای نیل به اهداف استعماری، ایجاد تفرقه‌های قومی و مذهبی میان مردم بوده است. دهه‌های بعد از شورش ۱۸۵۷ را می‌توان دوره رشد آگاهی سیاسی مردم، ظهور افکار عمومی و پیدایش جریان‌های مقاومت دانست. این‌س موضوع اگر چه برای انگلستان یک تهدید بزرگ بود، اما دولت بریتانیا آن را به بهترین وجه به یک فرصت تبدیل کرد. در سال ۱۸۸۵ «ای. او. هیوم» که یک خدمتکار بانزنامه و وفادار دولت بریتانیا بود، پیشنهاد کرد یک کنگره از نماینده اقوام و مذاهب از نواحی مختلف هند تشکیل شود که با الهام گرفتن از این پیشنهاد کنگره ملی هند شکل گرفت. این کنگره در ابتدا ایدئولوژی خاصی نداشت و تنها محلی برای تجمع جریان‌های استقلال‌طلب و حفظ وحدت گروه‌ها بود. او به مرور تبدیل به مجموعه‌ای شد که هر سال

وفاداری اش را به حکومت بریتانیا ابراز می‌کرد. این کنگره علی‌رغم اینکه ادعایی در مورد نمایندگی کردن تمامی هندی‌ها داشت، فقط حامی منافع نخبگان شهری بود و به شرکت‌کنندگان با پیشینه‌های اقتصادی و اجتماعی دیگر توجهی نداشت. در نتیجه نادیده گرفتن خواسته‌های مسلمانان هندی که بخش قابل توجهی از غرب سرزمین هند را تشکیل می‌دادند، آنان نسبت به عملکرد کنگره معترض شدند. در نیمه اول قرن بیستم اختلاف بین اقوام و مذاهب بالا گرفت و در نهایت هم در سال ۱۹۴۷، زمانی که بریتانیا تن به استقلال هند داد، این کشور به دو قسمت مسلمان‌نشین یعنی پاکستان و غیرمسلمان‌نشین یعنی هند تقسیم شد. نقشه این تجزیه را بریتانیا یک قرن پیش کشیده بود، زمانی که هندی‌ها دست به قیام زدند، زیرا برای بریتانیا نفوذ به دو منطقه کوچک دست‌یافتنی‌تر از نفوذ به یک سرزمین بزرگ است.

یکی از عوارض استعمار طولانی‌مدت هندوستان توسط انگلستان، حذف زبان فارسی از فرهنگ این کشور است. ایران و هند از سال‌های بسیار دور با هم روابط فرهنگی، مذهبی و زبانی داشته‌اند. پیشینه این روابط به دوران مهاجرت آریایی‌ها برمی‌گردد؛ زمانی که این دولت شاه‌نهند و ایرانی را تشکیل می‌دادند و زبان، مذهب و نژادی یگانه داشتند. سانسکریت، زبان باستانی مردم هند با فارسی باستان هم‌ریشه است و در متون تاریخی آمده است که مردم «مکران» (پاکستان کنونی) به زبان فارسی سخن می‌گفتند. با گذشت زمان که این دولت‌ها در دو اقلیم جداگانه ساکن شدند خلق و خوی آنان دگرگون شد، با این حال مبانی مشترک زبانی، نژادی و فرهنگی آنان هرگز از هم‌نگسیخت، با تشکیل حکومت‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی، پیوندهای زبانی و فرهنگی میان این دو قوم ادامه یافت که تاریخ‌نویسان شواهد فراوانی از آن به دست داده‌اند. پس از اسلام این پیوندها فروزی یافت، به‌ویژه از

زمان غزنویان با تسخیر هند توسط سلطان محمود، رویه پیشرفت نهاد. از این زمان زبان فارسی به یکی از زبان‌های مهم شبه‌قاره تبدیل شد، به‌طوری که در زمان حکومت گورکانیان زبان اول شبه‌قاره بود. مهاجرت ایرانیان به هند از قرن هشتم شتاب بیشتری به خود گرفت و نفوذ فرهنگ و زبان فارسی به هند از دوره تیموریان به اوج خود رسید. با روی کار آمدن صفویان در ایران سیل مهاجرت شاعران و روشنفکران ایرانی به شبه‌قاره آغاز شد؛ چنانکه جایگاه و پایگاه فرهنگ زبان فارسی در این سرزمین از اصفهان، پایتخت صفویان رونق بیشتری یافت. با از میان رفتن سلطنت گورکانیان و تسلط و نفوذ مستقیم و فعال انگلستان در خاک هندوستان، زبان انگلیسی به‌تدریج و در طول مدت یک قرن جای زبان فارسی را گرفت و این میراث مشترک بین مردم ایران و هند که نزدیک به ۹ قرن پیونددهنده دو ملت بود به انزوا رفت. با برنامه‌ریزی دقیق انگلیسی‌ها، زمانی که مردم هند در ۱۹۴۷ استقلال خود را بازیافتند، دیگر زبان فارسی جز در میان معدودی از افراد و دانشوران نسل گذشته به کلی فراموش شده بود. انگلستان همواره با افزایش تضادهای مذهبی و قومی و با ایجاد جنگ‌های بومی بین مذاهب و اقوام ثروت و سرمایه آنها را به بیجا برده و آنچه برجای گذاشته جز ویرانی در عرصه‌های مختلف از جمله فرهنگ نبوده است.

اول اردیبهشت عمران خان، نخست‌وزیر پاکستان به ایران آمد. او در دیدار با حسن روحانی گفت: «اگر انگلستان در سال ۱۸۰۰ به هند نیامده بود، امروز نیاز به مترجم نبود و همه ما به فارسی صحبت می‌کردیم، زبانی که ۶۰۰ سال زبان قضایی در هندوستان بود... این عبارت درددل چند میلیون نفر بود که آن روز از زبان عمران خان جاری شد، شاید هم چند میلیارد نفر! جای جای تاریخ پر است از جنایت‌های استعماری؛ یک روز اسپانیا، یک روز فرانسه و پرتغال و یک روز هم انگلستان و آمریکا.

دفاع مقدس

روایت یک پیروزی درخشان



خرمشهر آغاز شد. هدف این عملیات آزادسازی شهرهای خرمشهر، هویزه و جاده اهواز-خرمشهر، خارج ساختن شهرهای اهواز، حمیدیه، سوسنگرد و نیز جاده‌اهواز-آبادان از برد توپخانه دشمن بود. کل این عملیات در چهار مرحله انجام شد و در نهایت منجر به آزادسازی خرمشهر، هلاکت ۱۶ هزار نیروی رژیم بعث و اسارت ۱۹ هزار تن از آنها شد. تلاش برای طرح ریزی و اجرای عملیات بیت‌المقدس در موقعیت بسیار حساسی انجام شد؛ وضعیت داخلی کشور با انهدام بقایای ضدانقلاب به‌تدریج رو به بهبودی ثبت بود. اوضاع منطقه نیز به دلیل نگرانی آمریکا از نتایج ناشی از پیروزی ایران بر عراق، به گونه‌ای آشکارا ملتهب بود. ضمن اینکه مناسبات اعراب و رژیم صهیونیستی با آمادگی رژیم صهیونیستی برای تهاجم به جنوب لبنان در

ابتکار عمل در طرح ریزی و اقدامات نظامی هموار و امکان هماهنگی سپاه و ارتش و نزدیکی این دو سازمان میسر شد، تحولی عظیم در مرحله جدید جنگ به وجود آمد، به‌طوری که در سال دوم جنگ طی ۹ ماه چهار عملیات بزرگ با موفقیت به اجرا درآمد و در جریان آن ۸۶۰۰ کیلومتر مربع از مناطق اشغالی آزاد و در پی آن دشمن ناچار به تخلیه ۲۵۰۰ کیلومتر مربع دیگر از مناطق اشغالی شد. چهارمین و بزرگ‌ترین عملیات از سلسله عملیات آزادسازی مناطق اشغالی، «بیت‌المقدس» نام داشت که با اجرای آن بیش از پنج هزار کیلومتر مربع از مناطق اشغالی آزاد شد و تحول سیاسی و نظامی عظیمی به نفع جمهوری اسلامی پدید آمد. عملیات بیت‌المقدس ۱۳۶۱/۲/۱۰ با رمز باغی بن ابی طالب در غرب رودخانه کارون و شهرستان

فرهنگستان از این پس شنبه هر هفته، مهم‌ترین رویداد دفاع مقدسی هفته را در همین صفحه بخوانید.

|||

رویداد این هفته: آغاز عملیات بیت‌المقدس

پس از اینکه رژیم عراق در استراتژی خود که با هدف کسب پیروزی سریع بر پایه «جنگ محدود و برق‌آسا» طرح ریزی شده بود با شکست مواجه شد و نتوانست به اهداف اصلی خود از جمله براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران و تجزیه خوزستان دست یابد، هدف محدودتری را انتخاب کرد تا با نیل به آن بتواند شرایط خود را به جمهوری اسلامی تحمیل کند. خرمشهر و آبادان که در هجوم سراسری ارتش عراق از محرومی اصلی پیشروی بودند، از هفته دوم اصلی‌ترین هدف نظامی عراق و محور تمرکز قوا و فشار دشمن شدند، اما مقاومت و ایستادگی جان‌گذشتگی مدافعان خرمشهر اجازه نداد دشمن به ویرانی به این هدف دست یابد و در مجموع ۳۴ روز طول کشید تا دشمن خرمشهر را به اشغال درآورد. همین دفاع متعهدانه و انقلابی مردم از خرمشهر و در ادامه آن آبادان سبب شد که ارتش عراق از حملات مکرر برای اشغال آبادان نتیجه‌ای کسب نکند و تنها به محاصره آن اکتفا کند. پس از توقف ارتش عراق تلاش‌هایی برای آزادی خرمشهر و شکستن محاصره آبادان صورت گرفت؛ از جمله عملیات نصر (۱۳۵۹/۱۰/۱۶) و عملیات توکل (۱۳۵۹/۱۰/۲۰) که با فرماندهی بنی صدر و به کارگیری نیروی زمینی ارتش اجرا شد، لیکن چون مبتنی بر بینش نظامی کلاسیک و سنتی بود و ارتش عراق از این جنبه برتری داشت، نتیجه‌ای حاصل نشد. پس از عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا که زمینه رشد تفکر انقلابی و اتخاذ تدابیر جدید و بروز تحول و